

اشاره

در طول تاریخ و بعد از واقعه عاشورا قرائت‌های متفاوتی از آن به صورت شفاهی و سینه به سینه به اذهان سپرده شد و بعدها همان قرائت‌های شفاهی، صورت مکتوبی پیدا کردند که امروزه به دست ما رسیده‌اند. این قرائت‌های مختلف و متفاوت را می‌توانیم از چند منظر ملاحظه کنیم: ۱. روایت بنی‌امیه؛ ۲. روایت بنی‌عباس؛ ۳. روایت آل‌علی (ع). حجت‌الاسلام والمسلمین محمد صحتی سردرودی، از مؤلفان شناخته شده می‌باشد، که تاکنون دو اثر علمی «تحریف‌شناسی امام حسین (ع)» و «شهید فاتح در آینه اندیشه» وی در سال ۱۳۸۰ از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دبیرخانه دین‌پژوهان کشور به‌عنوان پژوهش برتر شناخته شده است.

واقعه عاشورا از نگاه محدث و مورخ

آثار مکتوب در نقل حوادث قیام حضرت اباعبدالله (ع) به سه دسته تقسیم می‌شوند: اول تاریخ، دوم مقاتل، سوم احادیث و روایات اهل بیت (ع). یعنی متونی که به امام حسین (ع) و شهادت ایشان مربوط است، در کلمه عاشورا خلاصه می‌شود. البته اشعار را هم می‌توانیم اضافه کنیم، اما آنچه بیشتر رایج شده، سیطره و غلبه پیدا کرده و به دو دسته از متون دیگر چیرگی دارد، موضوع تاریخ است؛ یعنی واقعه عاشورا در بین مسلمانان و حتی برخی از شیعیان مقوله‌ای تاریخی دانسته می‌شود و لذا بیشتر در پی متون تاریخی به جست‌وجوی قضایای مربوط به شهادت امام حسین (ع) می‌پردازند. اما از سوی دیگر، در کنار تاریخ، متون دیگری داریم که عنوان آن را احادیث و روایات قرار می‌دهیم؛ یعنی در متون حدیثی و

رویکردهای متفاوت در نقل حوادث قیام حضرت اباعبدالله (ع)

نهضت عاشورا از منظر قرائت امامتی و تاریخی
حجت‌الاسلام والمسلمین محمد صحتی سردرودی



تاریخ را با این سه محور می‌شناسیم: اول اینکه مخاطبان آن زورمداران و حاکمان مرفه و بی‌درد هستند، دوم اینکه حاکم‌سالار و حکومت‌محور است و سوم اینکه دائماً راجع به جنگ‌ها صحبت می‌کند

روایی هم احادیث زیادی هستند که به امام حسین(ع) و عاشورا مربوط هستند. حتی این متون به آثار شیعی منحصر نیست و در متون اهل سنت هم، آن‌ها را می‌یابیم. منتها در متون اهل سنت بیشتر غلبه تاریخی دارد، اما در متون شیعه وضعیت متفاوت است. در شیعه، این متون توسط راویان و محدثان با دقت بیشتری از تاریخ نقل شده است. نکته مهم در اینجا تفاوت این دو روایت تاریخی است. مقاتلی هم وجود دارند که از هر دو بهره می‌گیرند. البته بیشتر مقاتل هم از تاریخ بهره می‌گیرند. فعلاً هم غلبه با تاریخ است. ما مقاتل را متون مستقلی فرض نمی‌کنیم که جدای از تاریخ باشند. تاریخ و احادیث تفاوت زیادی با هم دارند.

از بین رفتن منابع شیعه در نقل حوادث قیام حضرت اباعبدالله(ع)

متأسفانه در طول تاریخ قرائت احادیث و روایات از عاشورا یا همان قرائت علوی مغفول مانده و به حاشیه رانده شده است، چرا که در تاریخ، پیروان علی(ع) و آل‌علی(ع) در اقلیت بوده و مظلوم مانده‌اند و از متن جامعه به حاشیه رانده شده و متون آن‌ها را هم از بین برده‌اند. برای همین، ما در قرون اول و دوم، حدود شانزده مقتل و کتاب مختص به امام حسین(ع) داشته‌ایم که هیچ‌کدام به دست ما نرسیده‌اند و همه آن‌ها را در طول تاریخ از بین برده‌اند. این مقاتل را علمای بزرگ شیعه نوشته بودند که از صحابه یا شاگردان امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) بوده‌اند. می‌گویند اصبح بن نباته اولین مقتل‌نویس بوده که متأسفانه حتی یک کلمه از مقتل او بر جای نمانده است. یا مقاتلی را شاگردان ائمه (علیهم‌السلام) نوشته‌اند که از میان رفته‌اند. شیخ طوسی مقتلی داشته که از میان رفته است. قبل از شیخ طوسی هم شیخ صدوق مقتلی داشته که متن اصلی آن از میان رفته است. یعنی متون قرائت شیعه و آل‌علی(ع) را از بین برده‌اند و در حال حاضر در بین احادیث و روایات شیعه مطالبی به‌صورت پراکنده وجود

دارند که ما سال‌هاست تلاش می‌کنیم آن‌ها را گردآوری کنیم تا به‌صورت مستقل به چاپ برسانیم و تفاوت آن‌ها را با عاشورایی که در تاریخ ذکر می‌کنند نشان بدهیم.

تاریخ در ترازوی نقد

می‌دانیم که تاریخ برای خودش تشخیص‌هایی دارد. یکی از تشخیص‌های تاریخ این است که در طول ۱۴۰۰ سال تاریخ اسلامی، مخاطب مورخان، اشراف و اعیان بوده‌اند و تاریخ برای زمامداران و زورمداران نوشته می‌شده است، نه عموم مردم. شما هر تاریخی را باز کنید، در مقدمه کتاب می‌بینید که نویسنده می‌گوید من این را برای فلان پادشاه، وزیر یا خلیفه نوشته‌ام. مخاطب نویسندگان عموم مردم نبوده‌اند و تاریخ برای عموم نوشته نمی‌شد، بلکه برای مرفهان بی‌درد نوشته می‌شدند. یعنی برای کسانی که فراغتی داشتند و برای تفریح، نه عبرت، سیاست‌اندوزی و یا برای آموختن مدیریت، تاریخ می‌خواندند.

یک تشخیص دیگر تاریخ این است که تاریخ، حکومت‌محور و حاکم‌سالار است. شما هر کتاب تاریخی را که نگاه کنید، می‌بینید با محوریت حکومت یک خلیفه یا یک پادشاه بوده است که فلان خلیفه یا پادشاه این مقدار حکومت کرد و بعد از دنیا رفت و خلیفه یا پادشاهی دیگر آمده است. محور تاریخ خلفا و پادشاهان بوده‌اند. هیچ‌گاه محور تاریخ دانشمندان یا مدرسه‌های علمی نبوده‌اند. سررشته‌های تاریخ به تخت و تاج نشستن یا از تخت افتادن پادشاهان یا مرگ خلفاست و بقیه مسائل در حاشیه قرار دارند. مطلب دیگر اینکه متون تاریخی کاملاً جنگ‌زده و جنگ‌محور هستند. یعنی جنگ‌ها را نقل می‌کنند. مثلاً فلان حاکم که در فلان تاریخ به تخت نشست، برای حفظ حکومت خودش چه جنگ‌هایی کرده و فتوحاتش چقدر بوده است.

پس ما تاریخ را با این سه محور می‌شناسیم: اول اینکه مخاطبان آن زورمداران و حاکمان

مرفه و بی‌درد هستند، دوم اینکه حاکم‌سالار و حکومت‌محور است و سوم اینکه دائماً راجع به جنگ‌ها صحبت می‌کند. به این ترتیب، تاریخ برای خودش ادبیاتی دارد. وقتی مخاطب تاریخ اعیان و اشراف شد، نوع ادبیات آن اشرافی، حکومتی و جنگی می‌شود و دائم از کشتار و کشتن صحبت می‌کند. از سوی دیگر، احادیث و روایات این‌طور نیستند؛ مخصوصاً در مکتب آل‌علی (ع) مخاطب احادیث عموم مردم و انسان‌های فهیم و عاقل هستند. احکامی که در احادیث ذکر می‌شود، بیشتر جنبه تربیتی عموم مردم را دارد. می‌خواهد ایمان مردم به آخرت و عالم غیب بیشتر شود. محور اول احادیث و روایات تعلیم است و دوم اینکه احادیث ایمان‌محور و معنویت‌محور هستند، در حالی که در تاریخ خبری از این مسائل نیست. تاریخ و احادیث هر کدام ادبیات جداگانه‌ای دارند. وقایعی را که روایات و احادیث از رفتار و کردار، گفتار و شهادت امام حسین (ع) نقل می‌کنند، برای تهذیب و تربیت است. اهداف روایات و احادیث با اهداف مورخان، که خودشان را در تاریخ نشان می‌دهند، متفاوت است. وقتی اهداف مختلف شد، ادبیات هم تفاوت پیدا می‌کند. مثلاً زمانی که جنگ‌محوری و حاکم‌سالاری هدف باشد و مخاطب اعیان و اشراف باشند، دائم صحبت از سرداران جنگی، خشونت و جنگ است. برای مثال در تاریخ می‌نویسند زمانی که **حر** در برابر کاروان امام حسین (ع) ایستاد و مانع حرکت آن‌ها شد، امام (ع) ناراحت شد و به حر گفت «تکلتک امک»، مادرت به عزایت بنشیند. حر در پاسخ گفت من هم می‌توانستم مثل همین پاسخ را به تو بدهم، اما چه کنم که مادر تو دختر پیغمبر (ص) است و نمی‌توانم حرفی بزنم. این روایت تاریخ از ماجراست، اما در احادیث، این ماجرا با روایتی متفاوت نقل شده است، در احادیث آمده است: «بلغ عبیدالله بن زیاد لعنة الله الخبر و ان الحسين (ع) قد نزل الرهيمه فارسل اليه الحر بن يزيد في الف فارس قال

الحر فلما خرجت من منزلي متوجها نحو الحسين (ع) نوديت ثلاثا يا حر ابشر بالجنة فالتفت فلم ار احدا فقلت تكلت الحر امه يخرج الي قتال ابن رسول الله (ص) و يبشر بالجنة...» (الامالي للصدوق؛ النص: ۱۵۴؛ تسليمةالمجالس و زينةالمجالس (مقتل الحسين) (ع)، ج ۲: ۲۸۱؛ بحارالانوار (ط بيروت)، ج ۴۴: ۳۱۵؛ عوالم‌العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقوال؛ ج ۱۷؛ الحسين: ۱۶۴).

حر می‌گوید، من از کوفه مأموریت یافتم در برابر امام حسین (ع) قرار بگیرم تا یا تسلیم شود یا با یزید بیعت کند و به کوفه نیاید. در ابتدای حرکت احساس کردم یک منادی من را ندا می‌دهد و می‌گوید «تکلت الحر امه»، مادر حر در عزایت بنشیند، او چکار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد فرزند پیامبر را بکشد؟ حر می‌گوید من صدای وجدانم را شنیدم که می‌گفت مادرت به عزایت بنشیند که تصمیم به کشتن حسین بن علی (ع) گرفته‌ای. چون سرداران جنگ، پادشاهان و زورمداران همیشه کارشان فحش دادن بود، این را تحلیل کرده‌اند و به امام حسین (ع) نسبت داده‌اند، اما در احادیث و روایات چنین چیزی نیست.

قرائت امامتی و قرائت خلافتی از واقعه عاشورا

تفاوت‌های بین تاریخ و روایات بسیار است. در احادیث و روایات صحبت از انبیا، ملائک، فرشتگان و عوالم غیب است، اما در تاریخ نه خبری از این مسائل است نه جایی برای بیان آن‌ها. مثلاً در روایات صحبت از اسماعیل نبی (ذبیح‌الله) می‌شود. از اسوه‌ها صحبت می‌شود. صحبت از عالم معنویات است و امام حسین (ع) بعد از خروج از مکه و حرکت به سمت عراق، دائماً صحبت از مرگ و عالم آخرت می‌کنند و مدام از حضرت زکریا یاد می‌کند که سر شریف او را به خاطر کسی که تشنه ریاست بود، یا در کنار ریاست عیش و نوش هم می‌خواست و به

احساس کردم یک منادی من را ندا می‌دهد و می‌گوید «تکلت الحر امه»، مادر حر در عزایت بنشیند، او چکار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد فرزند پیامبر را بکشد؟ حر می‌گوید من صدای وجدانم را شنیدم که می‌گفت مادرت به عزایت بنشیند که تصمیم به کشتن حسین بن علی (ع) گرفته‌ای

امروزه حتی در میان ما شیعیان که پیرو امامت و نه خلافت هستیم، یک قرائت خلافتی دربارهٔ عاشورا رسمیت پیدا کرده و قرائت امامتی مغفول واقع شده است. به عبارت دیگر، قرائت بنی‌امیه و بنی‌عباس رسمیت پیدا کرده، ولی قرائت آل‌علی (ع) به حاشیه رانده شده و مغفول مانده است، که این کم فاجعه‌ای نیست. این مطلب خودش یک عاشورای مستمر است. اینجاست که باید گفت امام حسین (ع) مظلوم، باز مظلوم است

خاطر یک زن بدکار، بریده شد و در تشنه تولا قرار گرفت.

ادبیات تاریخ و روایات کاملاً متفاوت است. آن مسئله‌ای که بسیار جای تأسف دارد و حتی می‌توان گفت یک فاجعه است، غلبه پیدا کردن روایت تاریخ از ماجرا در شهرهای شیعه‌نشین و حتی در مسجدها، حسینیه‌ها و تکاباست. یعنی به این شکل نیست که تنها در دانشگاه‌ها، استادانی که کرسی تدریس تاریخ دارند، امام حسین (ع) را فقط از چشم تاریخ نگاه کنند، بلکه تاریخ‌زدگی و انحصار نگاه تاریخ به امام حسین (ع) از کرسی تدریس دانشگاه‌ها گذشته و به تکابا، حسینیه‌ها و حوزه‌های علمیه و مساجد رسیده است. حتی در ادبیات عاشورا هم چیرگی قرائت تاریخ خودش را نمایان کرده است. قرائت احادیث و روایات یا همان قرائت آل‌علی (ع) در حاشیه مانده و مغفول واقع شده است. بعضی از یاران امام حسین (ع) در عاشورا زخمی شده و زنده مانده‌اند، مانند امام سجاد (ع) و حسین بن حسن، معروف به حسن مثنی، یا عقبه بن صنعان که ماجرای عاشورا و سخنان امام حسین (ع) را نقل کرده‌اند. این نقل‌ها در متون روایی وارد شده‌اند. اما پراکنده شده و به‌صورت مطلوب جمع نشده‌اند.

بنابراین، همه از تاریخ می‌گویند و کمتر از سخنان امام حسین (ع) نقل می‌کنند. مثلاً ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق چند صد صفحه از عاشورا و شهادت امام حسین (ع) نوشته و از هر دری سخن رانده، اما حتی ندیدم یک سطر از سخنان امام حسین (ع) نقل کند. در طول این شش ماه امام حسین (ع) بارها سخنرانی و صحبت کرده‌اند، در حالی که او حتی یک کلمه هم نقل نکرده است، تاریخ‌چندان بهایی به سخنان امام حسین (ع) نداده است، بلکه فقط از جنگ و کشت و کشتار صحبت کرده که بعداً این‌ها وارد مقاتل شده‌اند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت: قرائت تاریخی از واقعه عاشورا یک قرائت خلافتی است، اما قرائت احادیث و روایات شیعه از عاشورا، قرائتی امامتی است. اینجا دو مدرسهٔ مخالف، اعم از مدرسهٔ خلافت و مدرسهٔ امامت وجود دارند که با هم تفاوت‌هایی دارند. تنها کسی که من دیدم به این مسئله متذکر شده، مرحوم علامه عسکری است که در «معالم‌المدرستین» به این مسئله

اشاره کرده. این جریان منحصر به عاشورا هم نیست، بلکه در کل تاریخ اسلام خودش را نشان می‌دهد. اما چون شهادت امام حسین (ع) دروازهٔ ورود به مکتب تشیع است، بنابراین حساسیت بیشتری دارد.

قرائت خلافتی ترکیبی است از قرائت بنی‌امیه و بنی‌عباس

امروزه شیعه را با امام حسین (ع) می‌شناسند. هر کس بخواهد با شیعه آشنا شود و در موتورهای جست‌وجوی اینترنت راجع به شیعه تحقیق کند، به امام حسین (ع) می‌رسد. اگر این دروازه ورودی درست نباشد، از همان اول انحراف پیش می‌آید. لذا لازم است اینجا حساسیت به خرج بدهیم و این جریان را اصلاح کنیم. قرائت تاریخ یا همان قرائت خلافتی ترکیبی است از قرائت بنی‌امیه و بنی‌عباس یا قرائت اموی و عباسی. یعنی تاریخ‌نویسان تاریخ را یا برای خلفای بنی‌امیه یا برای خلفای بنی‌عباس نوشته‌اند و لذا برای خوشایند آن‌ها اخباری را از تاریخ برگزیده‌اند که می‌دانستند باعث رنجش خلفا نمی‌شود و اخباری را که می‌دانستند خلفا بر نمی‌تابند، کنار گذاشته و نقل نکرده‌اند. مثلاً ابن‌خلدون در مقدمه‌اش، هر چقدر توانسته عاشورا را تحریف کرده و در تاریخ هم وقتی به عاشورا می‌رسد، چند صفحه را سفید گذاشته است که بعداً بنویسد که نتوانسته است. این تاریخ‌نویسان یا تاریخ عاشورا را ننوخته‌اند یا چنان نوشته‌اند که بنی‌امیه خوششان بیاید، چرا که می‌دانستند بنی‌امیه به زودی قدرت از دستشان خارج نخواهد شد. درست است که در شامات و حجاز و عراق، حکومت بنی‌امیه ساقط شد، اما بنی‌امیه خدم و حشم و ایل و تبارشان را به اندلس منتقل کردند و آنجا نزدیک پنج قرن حکومت کردند. در این پنج قرن افرادی برای آن‌ها تاریخ نوشته‌اند. ابن تیمیّه توسط اهل تسنن در سوریه زندانی و سپس توسط خود اهل سنت کشته شد. بنابراین، مورخان زیادی برای خوش آمد خلفاء مطالبی را نوشته‌اند که بنده در کتابم به نام «شهید فاتح در آینهٔ اندیشه‌ها» این مسائل را نشان داده‌ام.

بعد از بنی‌امیه هم، عده‌ای تاریخ را چنان گزینش کردند و گزارش‌گزینشی از تاریخ به دست



دادند که خلفای بنی عباس بپذیرند تا بتواند در عصر خلافت بنی عباس رسمیت پیدا کند و از روی آن‌ها استنساخ بشود.

رسمیت یافتن قرائت‌های خلافتی در سنت تاریخ‌نگاری شیعه

امروزه هم آنچه در میان ما شیعیان و حتی در حوزه‌های علمیه رسمیت پیدا کرده، همین قرائت تاریخ است. در حوزه علمیه و کلاس‌هایی که به تاریخ عاشورا مربوط هستند، حرف اول را تاریخ طبری می‌زند و لذا به **ابی مخنف** استناد می‌کنند. غافل از اینکه متن «مقتل ابی مخنف» بر جای نمانده و به دست ما نرسیده است. آن چیزی که امروزه به نام ابی مخنف به خورد مخاطبان می‌دهند، مقتلی است که به واسطه طبری به دست ما رسیده است و طبری در تاریخش بخش‌هایی از مقتل ابی مخنف را که می‌دانست در زمان بنی عباس مورد پذیرش واقع می‌شود و رسمیت پیدا می‌کند نقل کرده است. هرگز تمامی مقتل ابی مخنف را نقل نکرده است. خودش هم چنین ادعایی نکرده است، بلکه بخش‌هایی را برگزیده که می‌توانست در عصر بنی عباس نقل کند. حتی برخی وقایع را با واسطه نقل می‌کند، و معلوم نیست خود طبری مقتل ابی مخنف را داشته است، بلکه مطالب را به واسطه **هشام کلبی** یا **مدائنی** نقل می‌کند. اما امروزه چنان تاریخ طبری را جا انداخته‌اند که بسیاری از افراد حوزه و دانشگاه گمان می‌کنند مقتل ابی مخنف به واسطه تاریخ طبری مانده و به ما رسیده است. در صورتی که اگر این اشتباه را در نظر نگیریم و بگوییم مقتل ابی مخنف باقی مانده است، باید گفت مقتل ابی مخنف یکی از گزارش‌های عاشورا است و لذا باید در کنار آن بقیه گزارش‌ها را هم دید و بعد سنجید، نه اینکه ذکر مقتل فقط در انحصار مقتل ابی مخنف باشد؛ آن هم مقتلی که اصل آن به دست ما نرسیده و طبری هم بسیاری از وقایع را با واسطه و به صورت گزینشی و مطابق خوشایند بنی عباس نقل کرده است.

در نتیجه، امروزه حتی در میان ما شیعیان که پیرو امامت و نه خلافت هستیم، یک قرائت خلافتی درباره عاشورا رسمیت پیدا کرده و قرائت امامتی مغفول واقع شده است. به عبارت دیگر، قرائت بنی امیه و

بنی عباس رسمیت پیدا کرده، ولی قرائت آل علی (ع) به حاشیه رانده شده و مغفول مانده است، که این کم فاجعه‌ای نیست. این مطلب خودش یک عاشورای مستمر است. اینجاست که باید گفت امام حسین (ع) مظلوم، باز مظلوم است.

تحریف رفتارشناسی شیعیان کوفه در قرائت‌های تاریخ‌محور

قرائت تاریخ‌محور و قرائت خلافتی‌محور با قرائت آل علی (ع) تفاوت‌هایی دارد و یکی از تفاوت‌هایش این است که در تاریخ، همه به دنبال حکومت هستند و می‌خواهند قدرت کسب کنند و شهرها را فتح کنند و امام حسین (ع) هم یکی از این افراد فرض شده است، اما در قرائت آل علی (ع) و قرائتی که محدثان با وسواس از سخنان ائمه یا امام حسین (ع) نقل کرده‌اند، هدف امام حسین (ع) فقط امر به معروف و نهی از منکر و عدم بیعت با یزید نقل می‌شود. اینجا امام حسین (ع) مظلومی است که با صدای بلند اعتراض می‌کند، اما ایشان دنبال این نیست که مانند یزید یک دوره حکومت داشته باشد یا مانند معاویه از هر راهی که برایش ممکن است جنگ بزنند و به قدرت برسند. یعنی اگر از تور تنگ و تاریک تاریخ بیرون بیاییم، در هدف‌شناسی امام حسین (ع) هم هیچ‌گاه متمایل به این نمی‌شویم که بگوییم هدف امام حسین (ع) کسب قدرت بود. این مطلب را تاریخ به مقاتل و ادبیات عاشورایی تحمیل کرده است.